

گفت آن کوه را ویدی در همت که از مشرق و جنوب  
 از روی برینند و هم مانو عالم کند که بیرون  
 گفت که در شهر شما مانو از روی زیاد است  
 نه پیدر داند که او کیست و روی وی چنان شود  
 که در سر روی زمین کس از او نداند تا کیست که گوشت  
 مانو عزت از او بیشتر و احوال او مانو عالم چنان بود  
 که در خردی داشت یک و نیم ساله او را خاست یعنی  
 در کاه و خیز را داشت و پنج شد شیخ و اسامه که  
 شیخ هم بود بد برون وی آمد که تم می بود و آن مانو  
 محبه داشت فریدان می شد که در جزیری از  
 یعنی از حنیما برین کاغذ نو کشید  
 گفت که هر چه در کوه را در کوهواره مادیارم که کوه کرم  
 می کردند و بر تکی می نهادند و گفت که اسامه در  
 کس شش ماهه شمره بود ام و پس او اول از در جهان  
 رفتی کرد بد گفتند زبان دارد چون چهار ساله شد  
 او از در و کوهستان حالیق کردند و چون نه ساله شد  
 املا نوشت از قاضی مایصور و از چارودی و چهارده  
 ساله بودم که مرا مجلس سپاس داد و من در کوهستان  
 او سرحد بودم که شیخ می گویم صانک در کوهستان  
 صبی می آمد شیخ الاسلام گفت که پسر می آید

نود علی السلام و ماوی جامع بود در او بر کان صحر  
 که باست ووی در هر از زمین و داشت و قبیله  
 آمد نوی گفت ابو منصور را کوه نام مرا زنی است  
 پدرونی گفت هر که زان کوه ام ورد کرد شرف گفت  
 آختران بجای نزل بری چون کلام پس و چون مبره  
 آمد وزن حواست و شیخ الاسلام یعنی آمد شریف  
 گفت ابو منصور را بهی لیری آمد چنان من و شیخ  
 مقامات شیخ الاسلام گفت است که از جمله او من است  
 که همه بندها در ضمن است یعنی جمله صنعت بتواند  
 از غایت نیکوی شیخ الاسلام گفت که بو عاصم  
 پیوسته و بد نیست من در کوهی نوی شدی یعنی  
 نوی شدیم نان و اسکره گاهه پس من نهاد و ما  
 قوال کرد و چیزی بر خواند که در همانی در زمین است  
 خاتون وی بخوری بود میختم و خداوند ولایت گفت  
 پدیر من یعنی حضرت علی السلام آمد الله را دید و گفت  
 که وی کیست گفت فلان کس است گفت از مشرق  
 ما مغرب همان از روی برینود یعنی از او از وی شیخ  
 الاسلام گفت این برینان فرق وی است خود داند  
 اما پدیر **○** مانو عالمی وی بود بشکوه در کوهستان  
 چون شیخ الاسلام برین آمد حضرت علی السلام

کیم

Copyrighted by King Fahd University